



ستون ادب جوان

دکتر هادی بهار

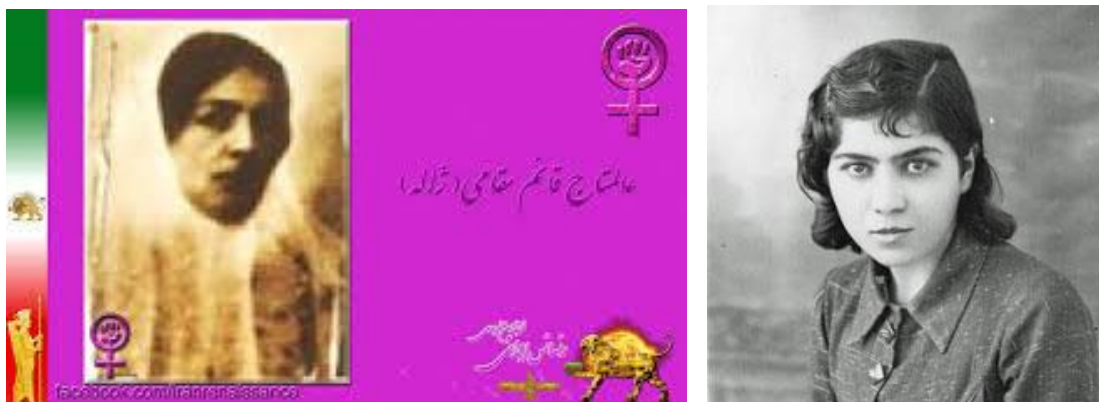
شرح اشعار مشهور فارسی
برای جوانان

«چهار شعر در توصیف شوهر»
و «درد دل با سماور»!
از عالمتاج قائم مقامی
متخلص به ژاله

درباره نویسنده: دکتر هادی بهار، پزشک بازنشسته و ساکن ایالت مریلند و بنیانگذار جلسات «عصرهای تاریخ» در این منطقه است. از وی تا کنون چندین کتاب منتشر شده است، از جمله: «گلزار بهار»، «عشقنامه بهار»، «راهنمای پزشکی برای همگان»، «دل نامه بهار»، و «بدن انسان در امثال فارسی» و «شعر اعتراض». دکتر بهار در هر شماره آرمان ستونی دارد برای شرح اشعار مشهور فارسی برای جوانان که مورد استقبال فراوان قرار گرفته است. این ستون را **ادب جوان** نامیده ایم...

عالمتاج قائم مقامی متخلص به «ژاله» (۱۲۶۲-۱۳۳۵) مادر شاعر بزرگ معاصر پثرمان بختیاری بود. وقتی از زنان شاعر دوره معاصر سخن می رود، پیش از همه از پروین اعتصامی یاد می شود و در نسل جدید از فروغ فرخزاد. ولی شاعره ای برجسته و لطیف گوی دیگری نیز در این دوره می زیسته که اشعارش مملو از محتویات سنت شکنانه و ضد مردسالاری بود که امروزه از آن به عنوان «فمینیسیم» یاد می شود. ژاله قائم مقامی در جسارت فکر و اندیشه، پیشکسوت فروغ فرخزاد و سیمین بهبهانی است. ژاله دو دهه قبل از پروین اعتصامی به دنیا آمد. زنی آزاد اندیش در دورانی می زیست که حق خواهی و آزادی برای زن چیزی جز رنج و تهمت به دنبال نداشت. اما روح آزادیخواه این زن شجاع حاضر به تسلیم در برابر سنتهای ناعادلانه نبود.

دکتر روح انگیز کراچی می نویسد: «ژاله از چشم انداز یک زن، امور زندگی را می دید. بیراه نیست اگر گوئیم ژاله نوعی خاص از ادبیات زنانه را آغاز کرد که پیش از او سابقه نداشت. زیرا او نه به سلیقه مردان نوشت و نه از زنان تقلید کرد. او با حدیث نفس خود، فردیت زنانه اش را بیان کرد و درونش را نگاشت. اگرچه او هیچ تعمّدی برای



ساختن شعر زنانه نداشت، اما ذهنیت زنانه اش، زبان زنانه ای آفرید که نقش خواسته ها و آرزوهای بی پردهٔ یک زن بر صفحهٔ کاغذ بود و در بیان درد دل ها، اعتراضها و گلایه هایش چنان صمیمیت و صراحتی داشت که همین حالت طبیعی بیان، یکی از ویژگیهای شعر او محسوب شد و این درست نقطهٔ مقابل سنت پوشیده گویی و رفتار سنتی زن در جامعهٔ ایران بود.»

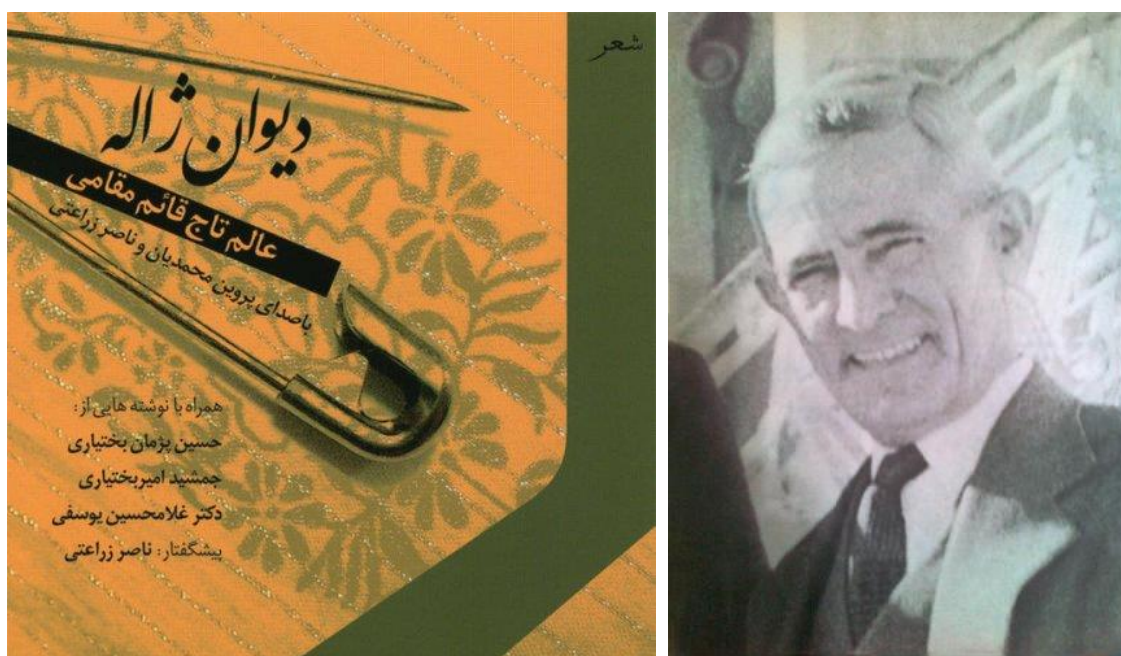
عالم‌تاج قائم مقامی در سال ۱۲۶۲ شمسی در فراهان دیده به جهان گشود. مادرش مریم یا گوهر ملک، دختر معین الملک یکی از رجال عهد ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه قاجار بود. پدرش، میرزا فتح الله، نبیرهٔ قائم مقام فراهانی، صدراعظم و سیاستمدار برجسته ایرانی بود. در پانزده سالگی به همراه خانواده به تهران آمد. در سال ۱۳۱۷ قمری با دوست پدرش، علیمراد بختیاری ازدواج کرد. ازدواج او یک ازدواج اجباری بود و حاصل آن حسین پژمان بختیاری، شاعر و ترانه سرای معروف عهد قاجار و دورهٔ پهلوی بود. این ازدواج پس از دو سه سال به جدایی منجر شد.

ژاله در شعری دربارهٔ ازدواجهای نابرابر و قوانین تبعیض آمیز می سراید:

ای ذخیره کامرانیه‌ای مرد چند باید برده آسازیستن
تن فروشی باشد این یا ازدواج؟ جان سپاری باشد این یا زیستن

او ۲۳ سال داشت که نهضت مشروطه خواهی مردم ایران اتفاق افتاد و اشعار این شاعر درون گرا مملو از مضامینی سنت شکنانه و مدافع حقوق زنان بود، ولی حتی اشعارش را از فرزندش نیز مخفی می کرد. سالها بعد تخلص «ژاله» را برای خود انتخاب کرد. در این باره سروده است:

تاج عالم گر منم بی گفت و گوی خاک عالم بر سر عالم کنید!



پژمان بختیاری فرزند ژاله

یکی از دلایلی که ژاله آن چنان که باید و شاید در ایران شناخته نیست، این است که بخش عمده ای از اشعارش را سوزاند و آنچه امروز از او در دسترس است اشعاری است که در سال ۱۳۴۵ توسط فرزندش پژمان بختیاری، منتشر شده است. آنچه در اشعار ژاله نمود و بروز آشکار دارد به تصویر کشیدن رنج عمیق زن ایرانی در پایان قرن ۱۳ و ابتدای قرن ۱۴ خورشیدی است. از ژاله در مجموع هزار بیت باقی مانده است که بیشتر احوال شخصی شاعر از دوران بارداری تا جدایی از همسر و دوری از فرزند است و در این قالب نقدهای اجتماعی خود را مطرح کرده است. دیوان اشعار او را اصغر سید غراب، پژوهشگر و استاد دانشگاه لایدن به انگلیسی ترجمه کرده است.

پژمان بختیاری در خصوص شعر ژاله اشاره می کند: «مهمترین مسأله ای که فکر او را به خود مشغول داشته و تقریباً در همه اشعارش به وضوح دیده می شود، عقب ماندگی زنان و آرزوی ترقی آنان است و به جرأت می توان او رانخستین و شاید یگانه مدافع حقوق زنان در آن دوره در ایران دانست. او حتی در زمانی از غمها و ناکامیها و رنجهای خود سخن می گوید، از اندیشه به زنان دیگر باز نمی ماند و به قول خودش روی اشک آلود زن را در آیسنه خیال خود مشاهده کرده و ناله ها و ندبه های خویش را «نغمه ای از روح زن برخاسته» می داند با این حال او مقام زن را بسی بالاتر و برتر از مقام مردم می پندارد و مصرأ عقیده دارد که «مرد گشتن کار سهل و زن شدن کاری شگرف» است. او اطمینان کامل به ترقی و تعالی زنان دارد و مخصوصاً به پیشرفت دختران کشور امید فراوان بسته، آینده را در دست آنان می بیند و با نوعی الهام و پیشگویی آنها را مخاطب ساخته و می گوید:

نور چشما! دختر! آینه اندر دست توست

قدر نعمت را بدان ای گوهر یکتای من

پاکدامان باش وز آزادی بجز عزت نخواه

راه تاریکان مرو، ای زهره زهرای من

شاید بتوان گفت که ژاله قائم مقام نخستین زن شاعری بود که احساس زن بودن را در اشعار خود آشکارا آورد، برخلاف آنچه که خیلی ها تصور می کنند این نوع بیان شعری از فروغ فرخزاد آغاز شده است.

حسین پژمان بختیاری، شاعر نامور معاصر و فرزند ژاله، زندگی ناسازگار پدر و مادر را در مقدمه ای که بر دیوان مادر نوشته چنین به قلم آورده است:

«مادرم در آغاز جوانی بود و پدرم در پایان جوانی، مادرم اهل شعر و بحث و کتاب بود و پدرم مرد جنگ و جدال و کشمکش بود، مادرم به ارزش پول واقف نبود و پدرم بر عکس پول دوست و تا حدی ممسک بود. مادرم از مکتب به خانه شوهر رفته و پدرم از میدانهای جنگ و خونریزی به کانون خانواده قدم گذارده بود. آن از این توقع عشق و علاقه و کرم و همنوایی به افراط داشت و این از آن منتظر حد اعلای خانه داری و شوهرستانی و صرفه جویی و فرمانبرداری بود...»

توصیف شوهر و گلایه از او

هم صحبت من طرفه شوهری است

شوهر نه، که بر رفته آذری است

باریک و بلند و سیاه و سخت

در دیده من چون صنوبری است

در روی سیاهش دو چشم تیز

چون در شب تاریک اختری است

انگیخته ریشی سیه سپید

بر گونه تاریک لاغری است

ریشش به بناگوشم آنچنانک
 در مردمک دیده نشتری است
 بر گردن من چون طناب دار
 پیوسته از آن دست چنبری است
 در پنجه او جسم کوچکم
 چون در کف شاهین، کبوتری است
 با ریش حنا بسته، نیمه شب
 وصفش چه کنم، وحشت آوری است
 گویی ملک الموت عالم است
 یا از ملک الموت مظهری است
 نه علقه فرزند و زن در او
 نه ز الفت و سامان در او سری است
 اسب است و تفنگ است و پول و پول
 گر در نظرش نقش دلبری است...
 گر گویمش ای مرد من زخم
 زن را سخن از نوع دیگری است
 آسایش روح لطیف زن
 فرزندی و عشقی و همسری است...
 خندد به من آن سان که خنده اش
 بر جان و دل خسته خنجری است
 آری بود او مرد و من زخم

زن ملعبه خاک بر سری است
 دردا که در این بوم ظلمناک
 زن را نه پناهی نه داوری است
 گر نام وجود و عدم نهند
 بر مرد و به زن نام درخوری است.

توصیف شوهر ۲

آن که آنجا خفته وز خرطوم فیل آسای خویش
 صور اسرافیل را بیغاره بر خرخر زده
 دیو سیما شوهری کز روی نامیمون خویش
 آب وحشت صبحدم بر روی همبستر زده
 همسری عشق آشنا خواهم نه ببری گرسنه
 پنجه و دندان در این عشق آفرین پیکر زده
 چشم شهوت ران کجا، ادراک زیبایی کجا؟
 او زند راهی که هر حیوان بی مشعر زده
 وصلت ما وصلت یغماگر و یغما شده است
 اوست مردی زن گرفته، من زنی شوهر زده

توصیف شوهر ۳

شوهری سخت بوالعجب دارم همدمی آدمی سلب* دارم...

* سَلْب: جامه سیاه عزا، کنایه از آدم ماتمزده، مادر وهب: وهب یکی از یاران امام حسین در کربلا بود که به تشویق مادر در جنگ کشته شد و مادر او با سر بریده پسرش یک نفر از یاران شمر را کشت؛ حمالة الحطب: یعنی کسی که هیزم به

دودرنگ است و شعله ور گویی	همسری دوزخی حسب دارم...
هر شب اندر کنار اشک آلود	آیت شهوت و غضب دارم...
سر خود را به سینه ام چو نهد	حالت مادر وَهَب* دارم
دست بر گردنم کند گویی	نقش حمالة الحطب* دارم
نیمشب زان دهان خوش دندان!	بوسه ها بر دهان و لب دارم
همچو اسباب خانه آن ویم	گر رضا داده گر شغب*
پرنیانی برم نبین که در او	زرهی ز آهنین عصب دارم
وصلتم وصلت سیاست بود	زین سیاست ز مام و اب*
آخر این لُر کجا و من به کجا	راستی راستی عجب دارم!...
وحشتی کودکانه در دل خویش	من از این غول نیمشب دارم!

اما وقتی همین مرد می میرد و ژاله مانند هر زن دیگری در آن عصر خود را بی کس و گرفتار مصائب می بیند بر مرگ او مویه می کند و گوشه ای دیگر از احوال خود را به شعر در می آورد:

توصیف شوهر پس از مرگ او ۴

به خود گفتم از دست این بختیاری	گر آسوده گردم شود بخت
گر از او جدا گردم آسوده گردد	تن رنج فرسود و جان نزارم
مدار جهان جز به کامم نباشد	چو بیند که پاک است والا
جمالم خریدار بسیار دارد	چرا من به دل رنج بسیار
کنون او به خاک سیه خفت و خیزد	شرار غم از جان امیدوارم
گرانمایه مردی، جوانمرد شویی	به سر مایه ای بود از کرد گارم
ندانستمش قدر و اکنون چه حاصل؟	گر از دیدگان اشک خونین

شعر زیبایی که در زیر آمده است، حاصل درد دل ژاله است با سماور، در یکی از روزها یا شبهای تنهایی او. حکایت زنانی که با در و دیوار، با آینه و شانه و غیره حرف می زده اند حکایتی مکرر است. «درد دل با سماور» این

دوش می کشد. لقب همسر ابولهب و دختر ابوسفیان بود که در بیابان خار جمع می کرد و زمانی که پیامبر برای نماز می- رفت، خارها را جلوی پای او می ریخت تا آزارش دهد. آب: پدر، بابا.

واقعیت تلخ زندگی تنهای بسیاری از زنان را به زیبایی و لطافت بازگو می کند:

«درد دل با سماور»

ای همدم مهرپرور من	ای یار من، ای سماور من
از زمزمه تو شد می آلود	اجزاء لطیف ساغر من
سوزی عجبت گرفته، گویی	در سینه توست آذر من
در دیده سرشگ و در دل آتش	مانا تو منی برابر من
آموخته رسم اشکباری	چشم تو ز دیده تر من
بس روز و شبان که در کنارت	بودم من و بود مادر من
قرآن خواندی، دعا نمودی	بابای خجسته اختر من
از بعد نماز صبح می کرد	سیری به کتاب و دفتر من
آن هر دو فرشته پرکشیدند	بر چرخ و شکسته شد پر من
زان پس ره رفتگان گرفتند	هم خواهر و هم برادر من
در این کهن آشیانه اکنون	من ماندم و تو در بر من
دستی نه که برفشانند از مهر	خاکی که نشسته بر سر
پایی نه که بر فلک گراید	زین غمکده جسم لاغر
آن جاه و مقام و عشق و الفت	شد شسته ز چشم و منظر من
چون نقش قدم سترده شد، آه	نقش همگان ز خاطر من
ای نغمه سرای قصه پرداز	بنشین به کنار بستر من
با زمزمه یی ظریف و آرام	آبی بفشان بر آذر من
تا با تو نشسته ام غم نیست	ای همدم شادی آور من
دانم که نمی شود به تحقیق	چون اول قصه، آخر من
آینده نیامده ست و رفته	آبی است گذشته از سر
پس شادنشین و شادیم ده	ای زمزمه گر، سماور من